

دو فصلنامه فلسفی شناخت، «ص ۱۸۹-۲۰۰»

پژوهشنامه علوم انسانی: شماره ۷۵/۱

پاییز و زمستان ۱۳۹۵، No.75/1، Knowledge

## تأمل در باب امر ممکن با نگاهی به پیوند میان فلسفه و ادبیات نزد

### ارنست بلوخ

رائد فریدزاده

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۰/۱۱

تاریخ پذیرش: ۹۵/۱/۱۷

#### چکیده

ارنست بلوخ فیلسوف و ادیب آلمانی (۱۸۸۵-۱۹۷۷) در مجموعه تفصیلی و جامع خود با عنوان اصل امید (Das Prinzip Hoffnung) در پی آن است تا امید را به مثابه مؤلفه‌ای انسان‌شناختی مطرح کند که در نهاد هر فرد مستتر است و انکشاف و دستیابی به آن، سلامت و سعادت فردی و اجتماعی را در بر خواهد داشت. تفکر اتوپیایی و پیوند آن با تأمل در باب امر ممکن، نقش اصلی در درافکندن طرح جامع بلوخ ایفا می‌کند. وی در پی این است که نه تنها به تبیین وجه تاریخی این مؤلفه بپردازد، بلکه از منظر هستی‌شناختی، جامعه‌شناختی و زیباشناختی نیز طرح مزبور را تعمیم بخشد. این جستار تلاش دارد رد پای امید را در تفکر بلوخ را دنبال کند و به ارتباط میان ادبیات و فلسفه از دیدگاه بلوخ بپردازد. با مدد از رمان مرد بی هیچ ویژگی روبرت موزیل، تبیین وجه ادبی و زیباشناختی تأمل در باب امر ممکن که محور اصلی فلسفه بلوخ را تشکیل می‌دهد، پی گرفته خواهد شد.

**واژگان کلیدی:** ارنست بلوخ، مارتین هایدگر، روبرت موزیل، ادبیات و فلسفه، مقولات امر ممکن، تأمل در باب امر ممکن

\* استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی، آدرس الکترونیک:

r\_faridzadeh@sbu.ac.ir

## مقدمه و پیشینه تحقیق

تعلق خاطر فلسفه به ادبیات و دل‌بستگی ادبیات به فلسفه در زمانه ما مفهوم و معنایی جدیدی یافته است. سخت می‌توان خط تمایزی میان این دو کشید. تضایف و تناظر میان ادبیات و فلسفه از قرن ۱۹ و ۲۰ نمود و بروز مشهودتری یافته که تا هر روز بر آن افزوده می‌شود. با این حال، پرسش در باب این مسئله که نظریه ناظر به این تضایف و تأثیر متقابل این دو می‌باید مبنایی فلسفی داشته باشد یا ریشه در ادبیات دوانده باشد، پرسشی است که محل منازعه اهل فلسفه و اهل ادب را فراهم می‌کند. هر یک از این دو گروه از ظن خود سعی بر یافتن پاسخی برای این پرسش دارند. تأمل و تفکر در باب امر ممکن از دیر باز هم فکر ادبا و نظریه پردازان عرصه ادبیات را به خود مشغول کرده است و هم یکی از مسائل اساسی متفکران فلسفی از ارسطو تا فیلسوفان و متکلمان اسلامی و همچنین فیلسوفان اگزیستانس و پست مدرن را به خود اختصاص داده است. نگاه به پیوند میان ادبیات و فلسفه بی تردید ما را به تأمل در باب امر ممکن و درافکندن پرسشی بنیادین رهنمون می‌سازد.

یکی از متفکران دوره ما که تمامی تلاش خود را صرف مرتفع کردن مرز میان ادبیات و فلسفه کرد، فیلسوف و ادیب آلمانی ارنست بلوخ (۱۸۸۵-۱۹۷۷) بود. همت او برای درافکندن طرحی جامع با نام «فلسفه امید» در پی محو کردن تفاوت و تعارض بین این دو حوزه گمارده شد. بلوخ در مجموعه تفصیلی و جامع خود با عنوان اصل امید<sup>۱</sup> فصل مطولی را به مقولات امر ممکن و بررسی اقسام مختلف آن اختصاص داده است. در ادامه تلاش می‌شود با نگاهی به پیشینه تفکر اتوپیایی و تأمل در امر ممکن در نزد ارسطو به تبیین نظرات ارنست بلوخ بپردازیم و این پرسش را پی بگیریم که چگونه در مقولات تفکر امر ممکن، پیوند ناگسستنی و امتزاج میان ادبیات و فلسفه رخ می‌دهد. این رویکرد تنها خود را محصور نگاه تاریخی و هستی‌شناختی و اجتماعی به مسئله نمی‌کند بلکه با مدد جستن از مباحث زیبایی‌شناختی تلاش دارد حوزه‌های مربوطه را مورد تحلیل قرار دهد.

---

### 1. Das Prinzip Hoffnung

### بحث و بررسی

ارنست بلوخ با عنایت ویژه به سؤالات بنیادین کانت در فلسفه انتقادی او، پرسش در باب اینکه: چه می‌توان دانست، به چه می‌توان امید داشت، چه باید کرد، در ابتدای منظومه اصل امید خود، پرسش‌های ذیل را مطرح می‌کند:

«ما کیستیم؟ به کجا می‌رویم؟ چه چیز در انتظار ماست؟ ما در انتظار چه چیزی هستیم؟»  
 گستردگی پرسش‌های مطرح شده همسو با تصور بلوخ از مفهوم امید است. امید، قطب‌نمایی است که به واسطه آن بلوخ سعی می‌کند و در بیابان پر از سردرگمی پرسش‌ها، قبله راه خویش را بیابد. در جهان کنونی که قدرت مطلقه علم و فناوری در آن حرف اول و آخر را می‌زند، پرسش‌های بنیادین بلوخ کم‌اهمیت و حتی بی‌معنی تلقی می‌شوند. «امید» بیشتر واژه‌ای برای بیان وضعیتی روحی و روانی است که با واقعیت «تجربی» و به «اثبات رسیده» نسبتی ندارد. تفکر اتوپایی، آن گونه که بلوخ آن را تبیین می‌کند و با فلسفه امید خویش هم‌آوا می‌سازد، کمتر جایگاهی در این جهان یافته است. هر که امروزه در باب تفکر اتوپایی سخنی به زبان براند، باید آماده حملات شدیدی از جانب اهل «خرد» و «علم» باشد که او را غریبه زمانه خویش خطاب می‌کند و تأملات وی را «تأملاتی نابه‌هنگام»<sup>۱</sup> می‌نامد،<sup>۲</sup> به‌ویژه در زمانه پست مدرن ما تفکر و تأمل در باب اتوپیا امری خلاف‌آمد عادت است. بازگشت و دوری از تفکر اتوپایی به شکل شاعرانه و ادیبانه در کلام شاعر و ادیب معاصر آلمانی هانس ماگنوس انتسنسبرگر<sup>۳</sup> چنین تبلور می‌یابد:

وی در سروده‌ای به نام هیاهوی محوشدگی<sup>۴</sup> به بیان صریح به پایان عصر اتوپایی نظر می‌کند: «اتوپیا، یقیناً، اما کجا...» و پاسخ او به این پرسش: «ما نمی‌بینیمش (اتوپیا را) لیکن فقط حسش می‌کنم، همچون دشنه‌ای در پشت».<sup>۵</sup> با نگاهی گذرا به تاریخ می‌توان دریافت که نقد تفکر اتوپایی و دوری جستن از آن، خاص زمانه ما نبوده است.

تفکر اتوپایی و نقد آن همیشه دست در دست یکدیگر به پیش می‌رفته‌اند، به دیگر سخن، هر دو همیشه و در همه اعصار مکمل یکدیگر بوده‌اند. در وادی سیاست برای نخستین بار توماس

1. unzeitgemäß

۲. اصطلاحی که نیچه برای کتاب خود به همین عنوان به کار می‌گیرد.

3. Hans Magnus Enzensberger

4. Die Furie des Verschwindens

5. Enzensberger 1980: 86

موروس<sup>۱</sup> اتوپیا را به مثابه یک نوع خاص سیاست‌ورزی نام نهاد که در همان زمان منتقدان وی آن را به سخره گرفتند و فکر او را طنزی بی‌مایه برشمردند. در ادبیات واژه اتوپیا باری ایدئولوژیک برای جدال و نزاع میان محافظه‌کاران و منتقدان اجتماعی پیدا می‌کند و در دوران پس از جنگ جهانی دوم تفکر اتوپیایی و جهان‌بینی کمونیستی هم‌تراز یکدیگر دیده می‌شوند و مخرج مشترک هر دو آنها توتالیتراریسم نام می‌گیرد. (به گونه‌ای که در کلام کارل پوپر و در کتاب وی با عنوان «جامعه باز و دشمنانش» (۱۹۴۵) و همچنین در کتاب هانا آرنست با همین نام یعنی «توتالیتراریسم» (۱۹۵۱) ظهور و بروز ملموس می‌یابد).

اما از نظر ارنست بلوخ وظیفه اصلی تفکر اتوپیایی «نقد اساسی به وضعیت موجود» است که آماج آن وضعیت حاکم بر جامعه حاضر است.

تفاوت دیدگاه مارتین هایدگر و ارنست بلوخ در همین موضوع قابل مشاهده و بررسی است. اگر مارتین هایدگر را فیلسوف «ترس و دلهره» بنامیم،<sup>۲</sup> در مقابل باید ارنست بلوخ را «فیلسوف امید» بنامیم. بلوخ فلسفه هایدگر را فلسفه‌ای در ضدیت با اتوپیا می‌داند. چنانکه در هستی و زمان هایدگر تصریح می‌کند:

«در امید و آرزو است که دزاین هستی خویش را به سوی امکانات (خویش) درمی‌افکند. چونان که (این امر) در تشویش و تمشیت نه فقط به کف نمی‌آید، بلکه تحقق آن نه به فکر در می‌آید و نه انتظار (تحقق) آن می‌رود.»

«امید» بلوخ رودرروی «ترس» و «دلهره» هایدگر صفا‌آرایی می‌کند. در پاسخ به هایدگر که «دزاین را اساساً و ماهیتاً دلهره و نگرانی» برمی‌شمارد و تنها می‌تواند در کلیتش در درون پدیده ترس فهمیده شود، ارنست بلوخ این‌گونه استدلال می‌کند:

«امید در برابر ترس با چنان قدرتی رخ می‌نماید که گویی امید ترس را در خویش غرق می‌کند.»

در تعیین بخشی به امر ممکن و تحقق امکان راه این دو فیلسوف از یکدیگر جدا می‌شود، زیرا هایدگر تبدیل امکان به امر واقع را ممکن نمی‌داند. اما بلوخ در امر واقع حضور «امکان» را می‌بیند. در هنرهای همچون رمان، افسانه، اپرا، موسیقی و فیلم که از منظر او بیان شفاف و

1. Thomas Morus

2. Angst and Sorge

3. Heidegger 1957: 195

4. Bloch, PH:126

رائد فریزاده

واضح فکر اتوپییایی را نشان می‌دهند، ردپای امر ممکن کاملاً ملموس و مشهود است. امر ممکن پوشیده و مخفی شده در امر واقع به واسطه ابزار هنر قابلیت شهود و ظهور پیدا می‌کند چرا که هنر از دید بلوخ «آزمایشگاه و همچنین جشن عظیم امکانات نمایان شده» است.<sup>۱</sup>

تفکر اتوپییایی از دید بلوخ تفکر امر ممکن است. نظریه او در این باره مشخص است: «این امر ممکن است و می‌تواند به گونه‌ای دیگر شود».<sup>۲</sup> تأمل در باب امکان است که تلاقی میان ادبیات و فلسفه را جلوه‌گر می‌کند. ارسطو در بوطیقای خود در تفاوت میان شاعر و مورخ اینگونه می‌گوید: «آن یکی روایت می‌کند که چه رخ داده است و دیگری (روایت می‌کند) که چگونه می‌توانسته اتفاق بیافتد».<sup>۳</sup> تطابق مورد نظر ارسطو نه با امر تاریخی بلکه با واقعیت کلی در نظر گرفته شده است. شعر از منظر او نباید خصایص امر واقع را دربرگیرد بلکه باید نمایشگر تخیل باشد.<sup>۴</sup> در فصل نهم بوطیقا در تقابل میان تاریخ‌نگاری و تراژدی، ارسطو به تفکیک میان امر واقع (آنگونه که محقق شده است) و امر ممکن (به گونه‌ای که می‌توانسته محقق شود) نظر می‌کند؛ به عبارت دیگر به تمایز میان امر محقق شده و امر ممکنی که «براساس فواید امر محتمل و امر ضروری» امکان تحقق دارد، اهتمام می‌ورزد.

ارسطو امکان محاکات را در فصل دیگر بوطیقا به شرح زیر متذکر می‌شود: «واقعیت می‌باید به گونه‌ای تقلید شود چونان که (در قبل) بوده است، یا چونان که (اکنون) است یا چونان که گویند که آنگونه است و آنگونه به نظر می‌آید یا چونان که باید بدان گونه باشد».<sup>۵</sup> از نظر ارسطو شاعر بیشتر اسطوره‌سرا است تا اینکه (تنها) ابیاتی را بسراید:

«اگر هم پیش بیاید که شاعر در باب امر به واقع تحقق یافته بسراید به این خاطر او را نمی‌توان شاعری نازل‌تر (کم‌مایه‌تر) در نظر گرفت. زیرا امر به وقوع پیوسته می‌تواند با امری محتمل و ممکن تطابق داشته باشد و به این واسطه این اثر نیز (در زمره) آثار شاعر قرار می‌گیرد».<sup>۶</sup>

آنچه در اینجا پیوندی عمیق را میان ادبیات و فلسفه رقم می‌زند، فرافکنده شدن امکانی است که در دل خود حامل فعلیت رسیدن آن قوه است. به عبارت دیگر افکنده شدن فکر در باب امر ممکن، خود زمینه این امتزاج را فراهم می‌سازد.

1. Bloch, PH: 249

3. Aristoteles, IX.2

5. Poetik IX, 9

2. *Gespräche mit Ernst Bloch* 1975: 61

4. Bürgel 1974: 11

6. Ibid: 10

تفکر در باب امر ممکن نقشی بنیادین در جهان فکری بلوخ ایفاء می‌کند، به گونه‌ای که در کتاب مطول خود «اصل امید» فصل کامل و مفصلی را برای طرح این مسئله با عنوان «لایه‌های مقولات امکان»<sup>۱</sup> در نظر می‌گیرد. در این فصل بلوخ به صور مختلف و ابعاد گوناگون تفکر در باب امکان را مطرح می‌کند. در نهایت بلوخ چهار نوع کلی تفکر امکان را دسته‌بندی می‌کند. نکته قابل توجه در این تقسیم‌بندی شیوه زبانی و حالت بیانی<sup>۲</sup> است که همگی به صورت وجه «التزامی» یا آنگونه که خود بلوخ می‌گوید: «لایه‌های مختلف» این چنین توان بودن<sup>۳</sup> (یا قوه شدن) به منصفه ظهور می‌رسد.<sup>۴</sup> مهم در اینجا ذکر این مطلب است که وجه التزامی<sup>۴</sup> ناظر به زمان حال نیست بلکه نگاه آن معطوف به گذشته و یا آینده است.

وجه التزامی از زبان آلمانی حیث زمانی ندارد بلکه بیشتر بیان حال است که در آن آرزو، تصور و خیال و امید تبلور پیدا می‌کند. چهار نوع کلی تقسیم شده امکان توسط بلوخ که به وجوه مختلف التزامی در زبان آلمانی بیان می‌شوند، عبارت اند از:

۱. امر ممکن صوری<sup>۵</sup>: در این حوزه که بلوخ در پی تشریح آن برمی‌آید هر آنچه در تخیل بشری می‌گنجد، مشمول این بخش واقع می‌شود<sup>۶</sup>. تخیل بشری را حد و مرزی نیست. بلوخ در این اثنا دو تفکیک مهم میان امر بی‌معنی<sup>۷</sup> و امر متناقض المعنی<sup>۸</sup> انجام می‌دهد. امر بی‌معنی می‌تواند «قوه بودن صوری» را منعکس کند؛ قوه‌ای که از لحاظ تفکر، ممکن به نظر می‌آید: مکان‌های خیالی و انسان‌ها و یا موجوداتی که به واسطه قوه خیال بشر ساخته و پرداخته می‌شوند در زمره این موضوع قرار می‌گیرند. زبان سهم خویش را در این حین ایفاء می‌کند به گونه‌ای که امکان تحقق خیال و رؤیا را در دل خویش فراهم می‌سازد و قابلیت بیان شدن زبانی آنرا نمایان می‌سازد. چنین امری در مورد متناقض المعنی صورت نمی‌پذیرد. منطق زبانی در این حوزه کاربرد مزبور را ندارد. «امر ممکن صوری» در این مقطع صرفاً ذهنی<sup>۹</sup> است و با امر واقع تطابقی ندارد. نکته حائز اهمیت در مفهوم صوری بودن، تفاوت این مفهوم با برداشت ارسطویی آن و تفکیک صورت (فرم) و محتوی است که ممکن است بحث را به بیراهه بکشد. صوری در

1. «Die Schichten der Kategorie Möglichkeit»

3. Bloch, PH: 258

5. Das fomal Mögliche

7. Unsinn

9. Subjektiv

2. Ausdrucksmodus

4. Konjunktiv II

6. Bloch, PH: 259

8. Widersinn

رئد فریزاده

اینجا به معنای صورت بخشیدن است: آنچه که به خیال بی حد و مرز صورتی می‌بخشد که ملبس به لباس زبان می‌شود.<sup>۱</sup>

۲. امر ممکن عینی معطوف به شیئی<sup>۲</sup>: تلاش بلوخ در این حوزه نزدیک کردن بیشتر امر ممکن به امر واقع است. آنچه این لایه را از لایه قبلی متمایز می‌کند «مقید بودن بخشی»<sup>۳</sup> امر ممکن است که از نظر بلوخ «معیار (شناسایی) امر ممکن در تمامی تغییرات و تفاوت‌های شکلی آن است»<sup>۴</sup>. ذهنیت<sup>۵</sup> رو به سوی واقعیتی دارد که با تغییر در پیش فرض‌های زمینه تحقق (این واقعیت) به ثمر می‌نشیند. تفکر در باب امر ممکن به وضوح خود را در پیکره فرضیات در حوزه علوم طبیعی نمایان می‌سازد. شیوه رویکرد و مواجهه با این احکام شیوه استقرایی است. در صورت اثبات فرضیه می‌توان دعوی قانون کلی در حوزه تعیین شده علمی اقامه کرد. در حوزه علوم انسانی این مسئله با مشکل روبه‌ست؛ ویژگی‌های منحصر به فرد بشری و تفاوت‌های بنیادین جوامع گوناگون امکان اثبات‌پذیری<sup>۶</sup> امر ممکن عینی را تا سر حد عدم پیش می‌راند. این شکل از جوه امر ممکن براساس میزان و سطح دانش بشری بنیان گذاشته می‌شود. بر اساس سطح دانش و شناخت بشری استدلال‌ات مطرح شده، که در این گام ذهنی هستند، جایگزین قواعد و شرایط عینی مرتبط با امر واقع می‌شوند. دامنه این استدلال‌ات به میزان سطح شناخت موسع و یا مضیق می‌شود.

در اینجا ذکر نکته‌ای در باب ظرائف به کارگیری زبان آلمانی توسط بلوخ و نگاه ژرف وی به ریشه کلمات و لغات خالی از لطف نیست. کلمه «Sachverhalt» که به عنوان «موضوع» یا «مسئله» در آلمانی مطرح می‌شود از دو واژه «Verhalten» به معنای شیوه و رفتار نسبت به «Sache» یک شیئی (معین) تشکیل شده است. بلوخ در این باب به این نکته اشاره دارد:

«در ارتباط با «Sachverhalt» (مسئله) ابتدا متعلقات و انواع داشتن و دارا بودن وضعیت (خاص) و خصایص شیئی<sup>۷</sup> مورد توجه قرار می‌گیرد و سپس ایستادگی و واقع شدن آن در (شبکه) ارتباطی با دیگر اشیا»<sup>۸</sup>

1. Bloch, PH 259

2. das sachlich-objektiv Möglich/ objective after the manner of things

3. partiell Bedingtes

4. PH: 260

5. Das Subjektive

6. Verification

7. Beschaffenheit

8. PH: 265

۳. امر ممکن منطبق بر عین<sup>۱</sup>: ظرافت و دقت مذکور در نزد بلوخ خود را در تفکیک مطرح شده به خوبی نشان می‌دهد. چنانکه تا حد ترجمه‌ناپذیری واژگان پیش می‌رود. تفاوت میان sachhaft و sachlich و objektiv و objektivgemäß تفاوتی نیست که بتوان با رجوع به فرهنگ لغات برابر نهاد دقیق و کاملی برایش یافت.

آنچه از نگاه اول صرفاً بازی لغوی و عدم تفکیک روشن معناشناختی به دلیل هم‌ریشگی واژگان به نظر می‌آید، در دستگاه فکری بلوخ به دو لایه متفاوت امر ممکن اطلاق می‌شود. تفکیکی که بار معرفت‌شناختی زیادی را به همراه دارد. در این لایه امر ممکن از لایه قبلی (عینی معطوف به شیئی) که براساس احکام مبتنی بر شناخت بنا نهاده شده بود، فراتر می‌رود. پرسش اینک نه به شرایط شناخت برمی‌گردد که اینار به امکان در خود شیئی نظر می‌افکند. «امر ممکن مبتنی بر عین» معطوف به جهان خود شیئی است و همچنین موضوعیت آن با شناخت و معرفت، بلوخ برای نشان دادن این تفکیک «میوه رسیده‌ای» را در نظر می‌گیرد که «رسیدگی» آن در ابتدا در خود شکوفه نهفته است. با اینحال اگر آب و هوا و شرایط جوی مطلوب نباشد این امکان یعنی رسیدن میوه محقق نمی‌شود. میوه صرفاً در شکوفه ممکن است. در مثالی دیگر بلوخ به وضعیت اجتماعی و سیاسی انقلاب ۹ نوامبر ۱۹۱۸ آلمان اشاره می‌کند.<sup>۲</sup> لحظه تاریخی برای وقوع رخدادی سرنوشت‌ساز از دست می‌رود و امکان تحقق عینی به دست باد سپرده می‌شود<sup>۳</sup> تأمل و تفکر در باب امر ممکن تنها به عوامل مرتبط به فاعل‌شناسا بستگی ندارد، بلکه بیشتر ویژگی عینی و معطوف به شیئی و شرایط تحقق را نشان می‌دهد. قوه موجود در امر واقع، چه از لحاظ شرایط بیرونی زمان و یا شرایط پیرامونی و اجتماعی و تاریخی می‌باید امر ممکن را به فعل و بلوغ برساند.<sup>۴</sup> در امر ممکن معطوف به عین همیشه این گمان وجود دارد که می‌توانست گونه‌ای دیگر رقم «محقق شود». در این حوزه بلوخ میان «امکان فعال» به مثابه قوه موجود و نهفته و امکان منفعل<sup>۵</sup> به مثابه بالقوگی محض<sup>۶</sup> تمایز قائل می‌شود. امکان فعال همان امکان درونی نهفته در

1. das sachhaft-objektivgemäß Möglich/ factually possible

۲. آنچه در آلمان به «انقلاب نوامبر» معروف است، اشاره به وقایع سالهای ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ دارد که پس از پایان جنگ جهانی اول باعث سقوط سلطنت آلمان و ظهور جمهوری وایمار شد.

3. PH: 267

4. Berghahn, 2013, 18

5. passive Möglichkeit

6. Potentialität



رائد فریدزاده

شیئی است و امکان منفعل «مقید بودن بخشی» بیرونی است که بالقوگی در زمان و مکان و تاریخ را نشانگر است.

۴. امر ممکن عینی - واقعی<sup>۱</sup>: در این لایه وجوه دیالکتیکی امر ممکن در کانون توجه بلوخ قرار می‌گیرد. امر ممکن عینی - حقیقی حاصل امکان تحقق حقیقی در آینده است. امکانی که در امر واقع، در جهان و در خود زندگی نهفته است. این امکان از نظر بلوخ به عنوان امکانی ناتمام و به عبارتی گشوده تعریف می‌شود. در این گشودگی، امکان تغییر نو به نو و تازه به تازه آن وجود دارد: «بدین ترتیب انسان امکان حقیقی و واقعی آن چیزی است که در طی تاریخ‌اش، او را به شکل کنونی مبدل ساخته است و با رشد و حرکتی بی‌مانع<sup>۲</sup> می‌تواند درآیند محقق و مبدل سازد.»

پرسش مطرح در اینجا معطوف به این مسئله است که تا چه میزان در ماده و در فرآیند تحقق آنچه در جهان رخ می‌دهد به مثابه امری تاریخی امکان عینی - حقیقی نهفته است که می‌تواند کشف و به فعل تبدیل گردد. با توجه به گرایش ارنست بلوخ به فلسفه مارکسیسم این پرسش تبدیل به فرآیندی دیالکتیکی می‌شود، چنانچه از منظر وی: «بدون ماده زمینه‌ای برای تحقق پیش‌بینی‌ها و تلاش‌های واقعی وجود ندارد و بدون نیل تحقق این پیش‌بینی‌های حقیقی افقی برای ماده متصور نیست»<sup>۳</sup>. امر ممکن که به شکل واقع نهفته و شکوفا نشده در ماده پنهان است، در نزد ارسطو به عنوان قوه و استعداد ماده<sup>۴</sup> تعریف می‌شود. با اینحال بلوخ این موضوع را دیالکتیکی‌تر می‌بیند. از دید وی امر ممکن مکشوف نشده حقیقی در عرصه اجتماعی الزاماً به همان گونه که به عنوان مثال رشد یک دانه بلوط در طبیعت و یا شکوفه یک میوه اتفاق می‌افتد، رخ نمی‌دهد. بلوخ معتقد است که:

«امکان حقیقی به هیچ عنوان در هستی‌شناسی<sup>۵</sup> تکمیل یافته «وجود» سکنی نگزیده است بلکه

[وجودش] در صیوررت دائمی هستی‌شناسی<sup>۶</sup> «موجود هنوز محقق نشده<sup>۷</sup> [بروز می‌یابد].»<sup>۸</sup>

برای تحقق این امکان نیاز به فعالیت و همت فاعل شناسا است. در اینجا است که سوژه و ابژه به شکلی دیالکتیکی با یکدیگر مواجه می‌شوند: بدون امر ممکن حقیقی در نزد ابژه پیش‌بینی و تلاش برای رسیدن به دنیای آینده میسر نمی‌شود و بدون همت و تلاش سوژه، تغییر چیزی جز

1. das objektiv-real Möglich

3. PH: 273

5. Ontologie

7. Noch-Nicht-Seienden

2. PH: 271

4. entelecheia

6. Ontologie

8. PH: 275

دلهره‌ای پوچ و تهی نیست. در وضعیت اکنون هیچ چیز به قطع و برگشت‌ناپذیر رقم نخورده است؛ نه رشد و تعالی برای بهبود و نه تهدید سقوط و تباهی محتوم نیست. هر دو امکانات این جهان هستند که اراده آزاد سوژه می‌تواند هر دو را مورد ارزیابی و سنجش قرار دهد و میان آندو انتخاب کند. حالت گرامری زبان برای بیان چنین امر ممکن از منظر بلوخ «وجه التزامی بالقوه»<sup>۱</sup> است که در زبان لاتین چارچوب بیان آن را محقق می‌سازد.

آنچه در گستره منظومه ارنست بلوخ با عنوان تفکر و تأمل در باب امر ممکن صورت فلسفی می‌یابد در آیین ادبیات آلمان در اثر روبرت موزیل با عنوان مرد بی‌هیچ ویژگی<sup>۲</sup> چهره خویش را باز می‌نماید. پیش از آغاز داستان اصلی و ورود ضد قهرمان به عرصه روایت، راوی به بیان تأملی می‌پردازد که ساختار کلی داستان را برملا می‌کند: «اگر معنای امر واقع وجود دارد، می‌باید معنای امر ممکن نیز وجود داشته باشد»<sup>۳</sup>. اولریش، شخصیت بی‌نام و نشان و بی‌هیچ ویژگی و خاصیتی که موزیل او را به عنوان «انسان ممکن» معرفی می‌کند،<sup>۴</sup> انسانی است محصور در «تخیلات، رویاها و وجوه» شاید اینگونه توان شدن "زندگی".<sup>۵</sup> او شخصی است سی و دو ساله، دانش آموخته ریاضی که به گفته راوی یکسال «از زندگی مرخصی گرفته است»<sup>۶</sup> تا به پرسش‌های اساسی و بنیادین زندگی و هستی بپردازد. اولریش با نقد اساسی به وضعیت سلطنت هابسبورگ‌ها در سالهای پیش از جنگ جهانی اول، اقدام به تحلیل فکری و بررسی موشکافانه از جامعه گسسته اطریش می‌کند. جامعه شهرنشین وین عامل محرک و ترغیب کننده تاملات وی در باب امر ممکن می‌شود. در بخش نخست رمان این جامعه کسل کننده و ثابت و بی‌تغییر به صورت اخباری<sup>۷</sup> توصیف می‌شود. در بخش دوم امکان تحقق زندگی با معنی مطرح می‌شود، بی‌آنکه حکمی قطعی در این باره صادر شود. موزیل از ترسیم جامعه ایده‌آل سر بازمی‌زند و با اتخاذ وجه التزامی ممکن<sup>۸</sup> در روایت، به تبیین آنچه او «وظیفه و ابتکار» می‌نامد، اقدام می‌کند. آنچه توسط موزیل مطرح می‌شود از نظریه‌های اتوپایی سوسیالیستی، آنگونه که در نزد توماس موروس مطرح شد، فراتر می‌رود و تبدیل به درافکننده شدن طرح جدیدی از اتوپای فردی و به عبارت بهتر سوژه

1. Conjunctivus Potentialis

3. Robert Musil, 1952: 16

5. Ibid:16

7. Indikativ

2. Der Mann ohne Eigenschaft

4. Möglichkeitsmensch

6. Ibid: 17

8. conjunctivus potentialis

رائد فریزاده

محور می‌شود. بلوخ مسئله مهم اصل امید را در این جمله خلاصه می‌کند: «مهمترین چیز آن است که بیاموزیم چگونه امید داشته باشیم»<sup>۱</sup>. وظیفه‌ای که دقیقاً موزیل بر شانه اولریش می‌نهد. در پایان کتاب مفصل موزیل از زبان اولریش چنین می‌گوید: «اتوپیا هدف نیست بلکه فقط یک جهت است»<sup>۲</sup>. گویی که موزیل با بلوخ هم‌نوا شده است.

تقسیم‌بندی مقولات امر ممکن چه در ادبیات و چه در فلسفه جایگاه خویش را یافته است. با اینحال پرسش این است که تقدم با کدام است؟ کدام یک درافکنده و فرافکنده شدن امر ممکن را نیک‌تر می‌توانند به منصفه ظهور رسانند؟ پاسخ بلوخ قابل تأمل است:

«ادبیات و شعر در قیاس با فلسفه به خاطر قدرت تصویرسازی، امر ممکن حقیقی را با در نظر گرفتن وجه سمبولیک آن واضح‌تر بیان کرده است، لیکن فلسفه با این وجه، با دقت و وسواس زبان مفهومی و جدیت حاصل از آن مواجه می‌شود. هر دو اما، چه ادبیات رئالیستی و چه فلسفه، جهانی را می‌گشایند»<sup>۳</sup>.

در اینجا است که گشودگی جهان پیوندی میان ادبیات و فلسفه می‌شود.

### نتیجه‌گیری

همان‌گونه که در بوطیقای ارسطو مشاهده شد، اساس و بنیان تمایز شعر و (به عبارت دیگر تراژدی) با روایت تاریخ در نحو ارتباط امر واقع با امر ممکن نهاده شد. تراژدی تجسد امر ممکن است و زین حال از تاریخ‌نگاری فلسفی‌تر است. بلوخ تفکر در باب امر ممکن را به مثابه لایه‌های مختلف و مقولات امکان مطرح می‌کند. وی از امر ممکن صوری که در برگیرنده تمامی عرصه تخیل است آغاز می‌کند و با تمایز ظریف زبانی و اتیمولوژیک به امر ممکن دیالکتیک که هم‌جوار و هم‌خانه امر واقع است، می‌رسد. در جلوه‌گر شدن این مقولات است که پیوند ناگسستنی میان ادبیات و فلسفه ظهور می‌یابد چنانکه رئالیسم هم از نظر وی «واقعیت به علاوه آینده مستتر در آن تعریف می‌شود»<sup>۴</sup>. تأمل امر ممکن، تأمل در باب امید است که نه همچون خیال و وهم که همچون عنصری آنتروپولوژیک در لایه‌های وجودی انسان نهاده شده است و بر اساس این تأمل تحولات فردی و اجتماعی و تاریخی بشر رقم می‌خورد.

1. PH: 5

2. Robert Musil, 1952: 1594

3. PH: 277

4. Ernst Bloch 1965: 143

## فهرست منابع

Aristoteles: *Poetik*. Übers.: M. Fuhrmann. Stuttgart: Reclam Verlag, 1982.

Berghahn, Klaus L.: *Möglichkeit als Kategorie der Philosophie, Politik und Dichtung in Ernst Blochs Das Prinzip Hoffnung*. In: *Möglichkeitsdenken*. Hers. Wilhelm Vosskamp, Günther Bkamberger und Martin Roussel. München: Fink Verlag, 2013, pp. 121-136.

Berghahn, Klaus L.: *Utopian Thinking and Imagination from Thomas More to Ernst Bloch - and Beyond*. Bielefeld: Aisthesis, 2011.

Bloch, Ernst: *Das Prinzip Hoffnung*. Frankfurt: Suhrkamp Taschenbuch Verlag, 1973.

(در اینجا به اختصار PH به کار رفته است)

Bloch, Ernst: *Wegzeichen der Hoffnung*. Frankfurt: Suhrkamp Taschenbuch Verlag, 1967.

Bloch, Ernst: *Literarische Aufsätze*. Frankfurt: Suhrkamp, 1965.

Bürgel, Christoph: *Die beste Dichtung ist die lügenreichste*. Wesen und Bedeutung eines literarischen Streites des arabischen Mittelalters im Lichte komparatistischer Betrachtung. J. Source: Oriens, Vol. 23/24, 1974, pp. 7-102.

Enzensbergers, Hans Magnus: *Untergang der Titanic*. Frankfurt: Suhrkamp Taschenbuch Verlag, 1978.

Gadamer, Hans-Georg: *Hegels Dialektik*. Fünf hermeneutische Studien. Tübingen: Mohr Verlag, 1971.

Heidegger, Martin: *Sein und Zeit*. Tübingen: Niemeyer Verlag, 1957.

Musil, Robert: *Der Mann ohne Eigenschaft*. Hamburg: Rowohlt, 1952.

Traub, Rainer & Wieser, Harald (Hrsg): *Gespräche mit Ernst Bloch*. Frankfurt, 1975.

## Utopian Thinking and the Relation between Philosophy and Literature in Ernst Bloch's the Principle of Hope

Raed Faridzadeh\*

### Abstract

The German philosopher and thinker, Ernst Bloch (1885-1977), attempts in his comprehensive work, *The Principle of Hope* (*Das Prinzip Hoffnung*), to describe hope as an anthropological constant that aims at individual and social bonum optimum. At the same time, he puts all his efforts in justifying the utopian function in his philosophy, not only historically and sociologically, but also ontologically and aesthetically. Utopian thinking, and its fusion with reflection on possibility, plays a major role in defining his magnum opus. The following article tries to figure out the traces of hope in Bloch's philosophy and to establish a connection between literature and philosophy, relying on examples from Robert Musil's novel, *The Man without Qualities*.

**Keywords:** Ernst Bloch, Martin Heidegger, Robert Musil, Literature and Philosophy, Forms and Categories of Possibility, Reflection on Utopian Thinking

---

\* Assistant Professor Faculty of Literature and Humanities University of Shahid Beheshti.

Email Address: [r\\_faridzadeh@sbu.ac.ir](mailto:r_faridzadeh@sbu.ac.ir)